

با سلام و عرض ادب خدمت جناب آقای شهبازی عزیز و دوستان گنج حضور

نورافکن را به هیچ عنوان از روی خودم بردارم.

ما تا در ذهن هستیم من ذهنی داریم و مرکزمان انباشته از زنگار همانیدگی‌هاست، با چشم ذهن به همه چیز و همه کس نگاه می‌کنیم که در واقع آنچه را که با این چشم جسمی و ظاهری می‌بینیم دور از حقیقت و توهمی است، در واقع سایه‌ای از حقیقت است، چشم حقیقت‌بین و عدم ما کور است.

وقتی اشعار دیوسوز مولانا را به طور مداوم بخوانیم و متعهدانه برنامه گنج حضور را گوش دهیم با تسلیم و فضاگشایی در اتفاقات لحظه ناظر ذهنمان می‌شویم و مرکزمان آرام، آرام از زنگار همانیدگی‌ها پاک می‌شود و نور عدم و حضور از مرکزمان نمایان می‌شود ولی تا پاک شدن کامل مرکزمان از همانیدگی‌ها و تبدیل شدن به اصل خدائیت‌مان باید بسیار مراقب باشیم و با حزم و پرهیز عمل کنیم. این مرحله بسیار حساس است چون من ذهنی‌مان در حال کوچک شدن و به صفر رسیدن است و با لحظه‌ای غفلت و سهل انگاری ممکن است من ذهنی‌مان بزرگ شود.

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قَدَم را؟

نگر اوّلین قَدَم را که تو بس نکو نهادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

چون ما ناظر ذهن شده‌ایم ممکن است وقتی من ذهنی را در دیگران می‌بینیم اولین قدم را نیکو برداریم و از روی غفلت نورافکن را از روی خودمان برداشته و بر روی دیگران بیاندازیم.

ما باید یقیناً بدانیم که وقتی ناظر ذهن در دیگران می‌شویم خداوند من ذهنی خودمان را به ما نشان می‌دهد و می‌شناساند تا با شناخت آن یک همانیدگی را از مرکزمان بیاندازیم و یا خوی درد زایی، وحشی‌گری و خباثت و بی‌ادبی من ذهنی را توسط دیگران به ما نشان می‌دهد و هشدار می‌دهد که اگر هشیارانه مراقب ذهنت نباشی به چه جایی خواهی رسید.

در این مرحله نباید حتی با اشعار مولانا کسی را نصیحت و امر و نهی کنیم بلکه فقط و فقط نورافکن را روی خودمان نگه داریم. جناب مولانا می‌فرمایند:

انصتوا را گوش کن خاموش باش

چون زبان حق نگشتی گوش باش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

باید فکر و زبانمان را ساکت کنیم و با پرهیز و حزم و مراقبه قدم برداریم، چون فقط گرمایی از نور حضور را با اشعار مولانا دریافت کرده‌ایم و هنوز تا تبدیل و عدم شدن مرکزمان فاصله‌هاست.

هر که بینا، ناظرِ نورش بدی

کور ز آن خورشید هم گرم آمدی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۹۹

هرکس که چشم عدم بینش باز شده مانند جناب مولانا نور حضور را می‌بیند ولی ما که هنوز کاملاً از ذهن جدا نشده‌ایم و هنوز همانیدگی داریم چشم حقیقت بین و عدم ما کور است. حتی یک همانیدگی کافی است تا پرده‌ای شود در برابر چشم حضور ما. ما با خواندن اشعار عرفا و مولانا گرمایی از نور حضور و فضای یکتایی را دریافت کرده‌ایم.

پس ز گرمی فهم کردی چشمِ کور

که برآمد آفتابی بی‌فتور

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۰۰

لیک این گرمی گشاید دیده را

تا ببیند عین هر بشنیده را

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۰۱

کور چون شد گرم از نورِ قدم

از فرح گوید که من بینا شدم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۰۳

آری فریب من‌ذهنی را نخوریم و فکر نکنیم که چشم عدم بین ما باز شده. باید تا عدم شدن مرکزمان و پاک شدن کامل از همانیدگی‌ها انصتوا را رعایت کنیم، ما ممکن است اشعار مولانا را خوب و زیبا معنی کنیم، سخنان معنوی زیبایی بر زبان جاری کنیم باید بدانیم این فقط گرمایی از نور حضور است.

این نصیبِ کور باشد ز آفتاب

صد چنین، واللهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۰۵

این شخص هنوز تبدیل نشده، قادر به دیدن با چشم عدم نیست و نصیب او از نور حضور فقط مقداری گرمی است.

ور شود صدُ تو، که باشد این زبان؟

که بجنابند به کف، پردهٔ عیان؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۰۷

اگر انسان قدرت تکلم و گویایی‌اش صد برابر هم بشود نمی‌تواند با سخنوری خود پردهٔ ذهن را از برابر چشم دل آدمی کنار بزند و او را به بینایی از طریق عدم برساند. اگر در این مرحله مراقب نباشیم هر تلاش و زحمتی در این مسیر بی‌فایده خواهد بود.

وای بر وی گر بساید پرده را

تیغِ اَللّٰهی کند دستش جدا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۰۸

وای بر حال کسی که در این مرحله سخن سرایی می‌کند و بخواهد مردمان را نسبت به من ذهنی آگاه و بیدار کند که در این صورت تیغ الهی دستش را قطع خواهد کرد.

دست چه بود؟ خود سرش را برکند

آن سری کز چهل، سرها می‌کند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۰۹

دست چیست و چه قدرتی دارد؟

تیغ غیرت خدا سرش را قطع خواهد کرد، همان سری که از روی غفلت و جهالت گردن فرازی می‌کند.

از زبان تا چشم، کو پاک از شک است

صد هزاران ساله گویم، اندک است

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۱۲

آری میان زبان و چشمی که از شک پاک است و به یقین رسیده فاصله و فرق زیادی است. صدها هزار سال فاصله است بین کسی که از حقیقت حرف می‌زند و آن کسی که حقیقت را عیناً می‌بیند و به یقین رسیده، این شخص مرکزش کاملاً از همانیدگی‌ها پاک شده و حتی یک همانیدگی در مرکزش ندارد.

پس با خواندن این اشعار مولانا حساسیت این مرحله برایمان آشکار می‌شود و مراقب می‌شویم که در لحظه به هیچ عنوان نورا فکن را از روی خودمان برنداریم و با دیگران کاری نداشته باشیم.

تا کنی مر غیر را خبر و سنی

خویش را بدخو و خالی می‌کنی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

با تلاش مداوم و ادامه کار روی خودمان به وسیله اشعار مولانا و برنامه گنج حضور و دریافت گرمایی از نور حضور جناب مولانا حاضر ناظر می‌شویم و با تسلیم و فضاگشایی پی در پی در اتفاقات لحظه، و عنایت الهی مرکزمان کاملاً عدم می‌شود.

هین مشو نومید، نور از آسمان

حق چو خواهد، می‌رسد در یک زمان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۱۳

در این مرحله است که ما می‌توانیم آنچه از خرد الهی به خردمان می‌ریزد از مرکز عدم بیان کنیم و ارتعاش نور حضور از درون به بیرون از ما خواهد رسید و نه تنها روی اطرافیان مان بلکه روی کائنات و جهان و جهانیان مؤثر خواهد بود.

متصل چون شد دلت با آن عدن

هین بگو، مهراس از خالی شدن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۷

امر قل زین آمدش، کای راستین

کم نخواهد شد، بگو دریاست این

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۸

«با سپاس و قدردانی از جناب آقای شهبازی عزیز و دوستان گنج حضور»
-اکرم از نجف آباد اصفهان